

چشم انداز تحولات سیاسی جاری در ایران و ضرورت انقلاب*

جابر کلیبی

djaber@wanadoo.fr

رژیم جمهوری اسلامی در سرایش سقوط قرار گرفته است. جنبش های مردمی در سراسر جامعه به بند کشیده ایران، هر روز بیش از روز پیش سربلند می کنند و کمتر طبقه، قشر و گروه مردمی است که به اشکال مختلف علیه رژیم جمهوری اسلامی بلند نشده باشد. رشد تضادها و تناقضات اجتماعی و سیاسی در ایران، رژیم را به کلی منفرد ساخته و اختلافات درونی آن را شدت بخشیده است. این رژیم بعنوان یک ضد انقلاب سازمان یافته که در واقع محصول شکست انقلاب دموکراتیک، ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم ایران در سال 57 است، از همان ابتدای به قدرت رسیدن مهم ترین وظیفه اش سرکوب جنبش کارگری و متلاشی کردن مبارزات مترقی بود. درهم پیچیدن طومار بیش از 50 سال دیکتاتوری خاندان پهلوی توسط جنبش مردم ایران و باین ترتیب پایان نظام استبدادی شاهنشاهی یکی از رخدادهای مهم تاریخی جامعه بود که در صورت ادامه یافتن می توانست نقش مهمی نه تنها در تحول دموکراتیک و سوسیالیستی جامعه بازی کند بل که در عین حال تاثیر تعیین کننده ای نیز بر تحولات در کلیه کشورهای منطقه بگذارد.

شکست جنبش و تحمیل حاکمیت و دیکتاتوری اسلامی بر جامعه که ماحصل آن سرکوب شدید جنبش کارگری و درهم شکستن سازمان های سیاسی و از میان بردن نطفه های اتحادیه های مترقی کارگری بود، روند انقلابی آغاز شده را پایانی خونین بخشید. با این همه، به دلیل حل نشدن تضادهایی که منجر به جنبش کارگران و زحمت کشان علیه نظام شاهنشاهی شده بود، در جمهوری اسلامی نیز تضادهای شکننده و بحران های اجتماعی کماکان به رشد و تکامل خود ادامه داده و امروز بار دیگر تغییری بنیادین در همه ارکان های جامعه، از اقتصادی گرفته تا سیاسی و فرهنگی، امری ضرور گشته است. دموکراسی و آزادی های اجتماعی و فرهنگی و پایان دادن به چپاول ثروت مملکت توسط گروه های مافیایی اسلامی، اینک تبدیل به خواست عمومی مردم شده و گره گاه اصلی حرکت و تکامل جامعه را تشکیل می دهد.

بازتاب سیاسی این وضعیت در میان گروه های حاکم منجر به کوشش برخی از آنها در جا انداختن آلترناتیوهای سیاسی برای هدایت نارضایی مردم و کنترل اوضاع به منظور جلوگیری از انفجار جامعه شده است. درست در این راستاست که باید به صحنه آمدن گروه خاتمی در سال 78 را ارزیابی نمود. امروز دیگر برای همه روشن شده است که صعود خاتمی به ریاست جمهوری و لاف زدن های دموکراتیک و طرح جامعه مدنی او چیزی جز یک عوام فریبی برای نجات نظام اسلامی از بحرانی که سرتاپای جامعه را فرا گرفته است، نبود. در این جا نیز حاکمیت جمهوری اسلامی پیش از آن که بر نیروی خود تکیه کند، توجیه گران سیاست های عوام فریبانه خود را در صفوف اپوزیسیون یافت. بار دیگر و برای چندمین بار برخی نیروهای مدعی چپ و افراد لیبرال و ظاهراً دموکرات، به حمایت از جناح "اصلاح طلب" در حاکمیت پرداختند و همه به دنبال خاتمی و جامعه مدنیش روان شدند. تب اصلاح طلبی اما، به دلیل تراکم و حدت تضادهای اجتماعی و سیاسی در ایران دیری نپایید و پس از شکست جریان اصلاحات در ایران، "اصلاح طلبان" حکومتی و دنباله روان خاتمی در اپوزیسیون اینک در جستجوی آلترناتیو دیگری برای جلوگیری از انفجار نارضایی مردم هستند. این ها همه نشان می دهد که در جامعه خفقان زده ایران، راه حل های بورژوازی و برنامه های رفرمیستی امکان تحقق ندارند و راه رسیدن به آزادی و دموکراسی و رفاه اجتماعی، راه انقلاب اجتماعی است که نظام جمهوری اسلامی را در کلیت آن و با تمام جناح ها و گروه بندی هایش درهم شکند و فرهنگ، سیاست، حقوق و قوانین آن را به دنبال دان تاریخ بفرستد.

بحث اما در زمینه انقلاب به عنوان راه خروج جامعه ایران از زیر ترور و خفقان، سرکوب و فقر و مذلتی که جمهوری اسلامی بیش از دو دهه است به آن ها تحمیل کرده، بحث مجردی نیست. بویژه در

شرایط کنونی که همه ادعاهای مبنی بر اصلاح رژیم از درون به شکست قطعی انجامیده و طراحان و مدافعان آن در داخل و خارج رژیم کاملاً بی آبرو شده اند، کمتر کسی دیگر فریب شعارهای بی محتوای دارودسته خاتمی و جریانات باصطلاح اصلاح طلب را می خورد. در این میان ذهنیت معینی برای تغییر نظام در بین مردم، بویژه کارگران و زحمت کشان و اقشار محروم جامعه از قبیل جوانان، معلمان، دانش جویان و...، که بار عمده فشارهای سیاسی و محرومیت های اقتصادی را بدوش می کشند، در حال رشد است و چگونگی راه خروج جامعه از وضعیت فلاکت بار کنونی، بیش از هر زمان دیگر افکار عمومی مردم را بخود مشغول کرده است. آن چه در مورد شرایط کنونی ایران می توان باختصار ترسیم کرد چنین است: حاکمیت اسلامی دیگر نمی تواند به روال سابق به حکومت خود ادامه دهد و جز تعدادی انگشت شمار که در قدرتند و با چپاول و اعمال سرکوب شدید منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین می کنند، مردم زحمت کش، یعنی اکثریت قریب باتفاق جامعه دیگر نمی خواهد به شیوه سابق زنده گی کند. این ها معیارهای کلاسیک انقلاب اجتماعی اند و قیام شکسته خورده مردم ایران در سال 57 در همین چارچوب جریان یافت. هم در قیام 57 و هم در شرایط کنونی مردم به خوبی می دانند که چه چیز را نمی خواهند! ولی چه در قیام و چه در شرایط فعلی، مردم نمی دانستند و هنوز هم نمی دانند که چه چیزی را باید به جای حاکمیت و نظام کنونی بنشانند و این خواست عمومی دموکراسی و رفاه اجتماعی را چگونه متحقق سازند. این نقطه ضعف اساسی جنبش های اجتماعی ما در نیم قرن آخر قرن گذشته بود که هنوز هم معضل اصلی جنبش را تشکیل می دهد. درست همین نقطه ضعف جنبش بود که زمینه به قدرت رسیدن ترکیبی از نهضت ملی بازرگان، جبهه ملی و برخی گروه های اسلامی دیگر به رهبری خمینی را فراهم کرد. البته در جانداختن دارودسته خمینی و حقه کردن جمهوری اسلامی به جامعه جریانات معینی در طیف "چپ" نیز مؤثر بودند. این ها همه از نبود یک آلترناتیو سیاسی در جنبش سوء استفاده کردند و به دنبال خمینی روان گشتند. بنا بر این، اگر نه خواهیم رژیم ترور و سرکوب و چپاول را بار دیگر تجربه کنیم، باید از هم اکنون در مورد نظامی که باید جانشین نظام اسلامی گردد به تعمق بپردازیم.

بنا بر این شرایط عینی و سیاسی در ایران بیان گر خواست مردم جهت تغییر نظام و گذر به دموکراسی است. منتها دموکراسی بدون رفاه اجتماعی امکان پذیر نیست و این دو بدون یک دگرگونی بنیادی در جامعه شعارهایی بی معنی هستند. هنگامی که سخن از انقلاب می رود باید روشن کنیم مراد چه گونه انقلابی با کدام مضمون طبقاتی و برای تحقق چه خواست هایی؟ برای پاسخ به ماهیت و مضمون انقلاب ابتدا باید ببینیم با چه جامعه ای سروکار داریم و تضادهای آن کدامند. منتها پیش از آن ضرور می دانیم اندکی در مورد خود و اثره انقلاب در شرایط کنونی سخن بگوییم. شکست قیام سال 57 و به قدرت رسیدن ضد انقلاب اسلامی در ایران و اثره انقلاب را به ابتدال کشانده است. شکست جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی زحمت کشان ایران علیه رژیم شاه در سال 1357 و تحمیل روحانیون مرتجعی چون خمینی به مردم ایران، انقلاب نامیده می شود و حکومتی فاسدی که از فرط خودکامگی و جنایت تنها با فاشیسم و رژیم های مستبد قرون وسطایی قابل مقایسه است را جمهوری می خوانند!! تازه جمهوریت با اسلام به همان نسبت بیگانه است که دموکراسی با دیکتاتوری! اما اطلاق و اثره انقلاب به روندی ضد انقلابی که تنها وظیفه اش سرکوب جنبش آزادی خواهانه مردم ایران است، تنها از جانب رژیم و روشن فکران خدمت گزار آن به کار گرفته نمی شود. برخی جریانات در اپوزیسیون نیز آگاهانه یا نا آگاهانه، ضد انقلاب اسلامی را "انقلاب" می نامند.

از سوی دیگر جریانات "چپ" و راستی که بنا بر منافع طبقاتی خود مخالف دگرگونی بنیادی و انقلاب در روابط اجتماعی سرمایه داری می باشند و در اصطلاح سیاسی "رفرمیست" نامیده می شوند نیز کوشش می کنند از انقلاب غول بی شاخ و دمی بسازند که چیزی جز کشتار، تخریب و سرانجام دیکتاتوری و استبداد برای مردم به هم راه نخواهد آورد، تا در پناه آن تزه های سازشکارانه خود را به مردم حقه کنند. هنگامی که نماد انقلاب، رژیم ضد انقلابی و جنایت کار جمهوری اسلامی گردد و از جانب اصلاح طلبان چپ و راست، بعنوان پدیده ای که برای جامعه چیزی جز جنگ، کشتار، ترور و شکنجه، فقر و نابسامانی به ارمغان نمی آورد، تبلیغ شود، آنوقت روشن است که در ذهن عمومی مردم

چه تصویر وحشتناکی از انقلاب و پی آمدهای آن نقش ببندد! بنا بر این انقلاب تنها از جانب ارتجاع اسلامی نیست که به ابتدال کشیده می شود، جریانات رفرمیست و سازشکار در اپوزیسیون نیز آگاهانه در ترسیم تصویری سیاه از انقلاب سهم عمده ای دارند.

انقلاب اجتماعی اما چیزی دیگر و کیفیتی متفاوت با آن چه توسط مخالفان آن تبلیغ می شود، است و در حقیقت ضرورتی است که بدون تحقق آن امکان گذار به مراحل عالی تر تکامل جامعه و رهایی از نظام های ارتجاعی و ضد مردمی، ستم طبقاتی، فقر فرهنگی و اقتصادی و دیکتاتوری امکان پذیر نیست. مفهوم انقلاب اما تنها به انقلاب اجتماعی و سیاسی محدود نمی شود بل که شامل روندهای اجتماعی از قبیل انقلاب علمی- تکنولوژیک، صنعتی، فرهنگی و غیره نیز می گردد. با این همه انقلاب اجتماعی مهم ترین و اساسی ترین تحولی است که شرایط را برای رشد و تکامل عناصر مادی و معنوی جامعه فراهم می کند و در پرتو آن است که نیروهای اصلی جامعه از قید و بند جامعه کهنه آزاد می شوند و دانش و تکنولوژی در خدمت رفاه و پیشرفت انسان ها به طور خود ادامه خواهد داد. سخن کوتاه، کسانی که مخالف تحولات انقلابی در جامعه هستند، در واقع، به هر دلیل موافق تحول بنیادی جامعه و خروج آن از نظام حاکم نیستند. واقعیت این است که اساساً، بدون انقلاب اجتماعی رشد و تکامل نیروهای مولد و توسعه دموکراسی ناممکن است. عنصر رهایی زمینه اساسی انقلاب اجتماعی را تشکیل می دهد و درست همین عنصر است که موجب رها شدن پتانسیل سازنده نیروهای اجتماعی می شود. این که انقلاب هم واره با قهر هم راه است به این دلیل است که انقلاب اجتماعی در میان تناقضات طبقاتی آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) رشد و تکامل می یابد و حفظ منافع طبقات حاکم جز از طریق اعمال قهر امکان پذیر نمی باشد. انقلاب اجتماعی در واقع نقطه اوج مبارزه طبقاتی است.

مخالفان ایدئولوژیک انقلاب اجتماعی می کوشند این واقعیت را از مردم پنهان کنند که همه تحولات اساسی در تاریخ بشر، تنها و تنها در نتیجه انقلاب های مختلف امکان پذیر شده و هر بار گذار از مراحل پیشین، چه در زمینه علم و دانش و چه در حیطه نظام سیاسی و شرایط اجتماعی و اقتصادی، با گسست ها و جهش های فکری، اجتماعی و سیاسی میسر گردیده است. همین دموکراسی بورژوازی که رفرمیست ها شیفته آند، محصول قیام ها و مبارزات انقلابی نیروهای اصلی جامعه، یعنی کارگران، دهقانان و روشن فکران مترقی علیه نظام مستبد فئودالی و سپس حاکمیت بورژوازی طی قرن های گذشته است. این که در انقلاب طبقه حاکم با ابزار کشتاری که در اختیار دارد، دست به کشتار می زند مسئولیت آن به گردن توده های مردم و نیروهای انقلابی که برای آزادی و دموکراسی مبارزه می کنند، نیست بل که این ارتجاع و بورژوازی است که به خاطر حفظ نظام استثمارگر و نامردمی خویش با تکیه بر ابزار ترور دولتی از قبیل ارتش، پلیس و نیروهای ویژه، به سرکوب توده مردم می پردازد. در واقع هیچ جنبش مردمی انقلابی، در هیچ جای جهان به دل خواه و از همان ابتدا وارد نبرد قهر آمیز علیه حاکمیت سیاسی نمی شود. چنان چه آزادی و رفاه اجتماعی برای توده مردم را بتوان از طرق دیگری جز مبارزه انقلابی بدست آورد، بدون تردید هیچ انسان انقلابی راه قهر آمیز را انتخاب نخواهد کرد. اما، از زمانی که جوامع بشری به طبقات تقسیم شده و طبقه حاکم با قدرت نظامی بر مردم حکم می راند، دیده نشده که طبقه حاکمه ای داوطلبانه به خواست مردم جهت بدست گرفتن سرنوشت سیاسی و اقتصادی خویش تن دهد و بطور "مسالمت آمیز" قدرت سیاسی را به آن ها واگذار نماید. تاریخ رشد و تکامل سرمایه داری، در عین حال تاریخ جنایت و سرکوب جنبش های توده ای کارگری و مردمی نیز هست. بنا بر این بکارگیری قهر انقلابی توسط نیروهای مترقی در واقع پاسخی به اعمال قهر ضد انقلابی توسط طبقه حاکم است که طی سال ها مبارزه مسالمت آمیز، قانونی و تدریجی تکوین می یابد. دولت سرمایه داری حتا در دموکراتیک ترین نوع آن چیزی جز قهر سازمان یافته علیه کارگران و زحمت کشان نیست. مخالفان انقلاب با پنهان کردن این واقعیت ها چنین وانمود می سازند که نیروهای انقلابی مسئول کشتار توده ها هستند در حالی که سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام اساساً ابزار سرکوب حاکمیت برای حفظ و تضمین منافع سیاسی و اقتصادی سرمایه داران است. حال که به ضرورت انقلاب اجتماعی بطور کلی اشاره کردیم، به بینیم در ایران شرایط برای چه انقلابی آماده است. پاسخ باین مساله را ما تنها می توانیم از طریق توضیح و تشریح ساختار اقتصادی و نظام سیاسی حاکم بر

جامعه و مرحله تاریخی رشد نیروهای مولد آن بیابیم. همان طور که می دانیم جامعه ایران جامعه ای سرمایه داری با حاکمیتی اسلامی است. در عین حال بر این واقعیت نیز واقفیم که جامعه ایران به دلایل مختلف سیاسی و تاریخی، دوران های طبیعی تکامل سرمایه داری، آنطور که در غرب انجام گرفته است را طی نکرده و روند تکامل سرمایه داری در ایران بیشتر تحت تاثیر سرمایه های خارجی و نفوذ سیاسی قدرت های بزرگ امپریالیستی انجام گرفته است. از این رو بورژوازی در ایران بیشتر بورژوازی تجاری بوده و منافعش در گرو صدور کالا و سرمایه گذاری های خارجی است. بدین سان، بورژوازی ایران فاقد استقلال سیاسی و ابتکار اقتصادی (صنعتی و تکنولوژیک) بوده و به دلیل تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دست دولت، که اغلب دست نشانده قدرت های بزرگ امپریالیستی بوده است، هیچ گاه تمایلی به ایجاد شرایط برای سامان یافتن نهادهای اجتماعی دموکراتیک از خود نشان نداده است. این بورژوازی به دلایل بالا هم واره با سلطنت و روحانیت برای تضمین منافعش وحدت کرده و در شرایط حساس تاریخی، خود وسیله سرکوب جنبش های مترقی و مبارزات دموکراتیک گشته است. بی دلیل نیست که بورژوازی ایران هیچ گاه خواستار تغییرات ساختاری برای شکل گیری مبارزه سیاسی و تقابل نیروهای اجتماعی از طریق حزب، سندیکا و نهادهای اجتماعی دیگر نبوده است. از این رو، بورژوازی ایران هم واره نقش مهمی در حفظ شرایط و روابط عقب مانده اجتماعی بازی کرده است. در دوران های انقلابی که شرایط برای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی جامعه فراهم گشته و توده های مردم خواستار دموکراتیزه کردن شرایط زندگی خویش بوده اند، منباب نمونه جنبش مشروطیت، جنبش ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت و قیام مردم علیه رژیم شاه، در همه این نقاط عطف تاریخی، نیروهای سیاسی بورژوازی هیچ کوششی برای دموکراتیزه کردن جامعه از خود نشان نداده اند و نه تنها این بل که در هراس از جنبش مردمی، در خدمت استقرار حاکمیت استبدادی و برقراری نظام دیکتاتوری قرار گرفته اند. درست به دلیل همین خصلت عقب گرا و محافظه کارانه بورژوازی ایران است که هیچ گاه شرایط مناسب و دموکراتیکی برای تقابل نیروهای اصلی جامعه (طبقه کارگر و سایر زحمت کشان با بورژوازی) فراهم نشده است. این راهی است که اغلب جوامع اروپایی و ...، برای نهادی کردن دموکراسی بورژوایی طی کرده اند. این موقعیت ها تازه زمانی است که هنوز بورژوازی در مقابل فئودالیسم دارای رسالت های معینی بود و شیوه تولید سرمایه داری آلترناتیو اجتماعی معتبری به حساب می آمد. این فرصت ها اما دیگر سپری شده و در دوران ما راه حل های بورژوایی چیزی جز ادامه دیکتاتوری و استمرار ترور و خفقان نیست. از این رو، اینک وظایف دموکراتیک و تحول بنیادی جامعه به دوش طبقه کارگر، بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه افتاده است. انقلاب ایران، اگر قرار باشد به رهایی جامعه از یوغ ترور، خفقان، فقر و نابسامانی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بیانجامد و سرنوشت مردم به دست خود مردم بیافتد ناگزیر باید خصلتی سوسیالیستی داشته باشد. و از همه مهم تر اگر چنین انقلابی بخواد پیروز شود، باید خود را بعنوان بخشی ارگانیک از روند جهانی انقلاب به حساب بیاورد. روندهای انقلابی در دوران کنونی تبدیل به روند واحدی در مبارزه علیه نظام سرمایه داری شده اند. اساساً پیروزی زحمت کشان ایران بر نظام جمهوری اسلامی که کشورهای امپریالیستی از آن با تمام امکانات حمایت می کنند، جز از طریق همبستگی و حمایت نیروهای انقلابی و جنبش های کارگری در این کشورها امکان پذیر نیست.

* این مقاله متن سخنرانی جابر کلیبی در سمینار "نشست نیروها و فعالین کمونیست و چپ" است که در تاریخ 19/01/2003 در پاریس برگزار شد.